



## دوران پس از جوانی

# پرونده ۱۸+

همیشه از همان بچگی حال و هوای آخر سال برای همه حال و هوای آرزوهای جدید بوده و هست. در آن سیزده روز تعطیلی عید آدم به جز خیال‌بافی به هیچ کاری نمی‌رسد. کنکور دارید؟ درس‌های امتحان نهایی مانده؟ سردرگم انتخاب رشته‌اید؟ بی خیال، لااقل به اندازه خواندن این چند ورق پرونده بی خیال باشید!

در این شماره می‌خواهیم شبیه بازاریاب‌ها برای ۴-۵ صفحه پرونده‌مان تبلیغ کنیم. می‌خواهیم خودمان را به در و دیوار بزنییم تا این ۲۵۰۰ کلمه را بخوانید. می‌خواهیم بدانید همین الان که این پرونده را می‌خوانید، یک نفر از ما با لیسانس برق رفت سراغ تئاتر، یک نفر روسی می‌خواند، یک نفر سال دوم ریاضی انصراف داد و کارشناس جامعه‌شناسی است، یک نفر بین داروسازی و حسابداری و نویسندگی و عکاسی چرخ می‌زند و یک نفر با اعتمادبه‌نفس در ۲۵ سالگی در کنکور پزشکی شرکت کرده و زشت است الان پیشوند خانم دکتر را از اول اسمش بردارند. همه این‌ها را گفتیم تا بدانید، داستان این پرونده داستان نصیحت‌های پدربزرگی نیست. صدای ما را از کانال جوانان زیر ۲۰ سال می‌شنوید.

شدن انگشتمان به خاطر رأی را داریم. به هر حال یک جور کلاس خاصی دارد، آدم در سرنوشت کشورش شریک باشد. پس حتی اگر روز انتخابات هم روز تولد ۱۸ سالگی‌تان بود، می‌توانید با شناسنامه و شمع و کیک به نزدیک‌ترین حوزه انتخاباتی بروید. نگران عکاس و فیلم‌بردار هم نباشید. هر صندوقی خودش فیلم‌بردار دارد!

### ۲ آیا می‌توانم در اولین صبح ۱۸ سالگی با ماشین پدرم از خانه بیرون بروم؟

پاسخ: معلوم است که نه! البته اگر منظورتان گواهی‌نامه گرفتن باشد، بله. یکی از کارهایی که بعد از ۱۸ سالگی می‌توانید انجام دهید، همین است. نه اینکه فکر کنید یک‌شبه و فقط با گذشتن از تولد ۱۸ سالگی‌تان خداوند قدرت رانندگی را در شما پدید می‌آورد و می‌توانید ماشین بابا را بردارید و بزنیید به دل جاده! در

### قانون در ۶۰۰ کلمه

شاید این روزها که به خط پایان ۱۸ سالگی نزدیک می‌شوید، کم‌کم از خودتان بپرسید: از فردای ۱۷ سال و ۳۶۴ روزگی از نظر قانونی - چقدر دستتان باز خواهد بود؟ بنده به‌عنوان یک وکیل باتجربه می‌توانم در این زمینه کمکتان کنم. البته این‌ها پاسخ سؤالات متداول است. اگر سؤال شخصی‌تری هم داشتید، می‌توانید با شماره شخصی خودم تماس بگیرید. هزینه چندان‌ی ندارد. با احتساب تخفیف ویژه به ۱۸ ساله‌ها فقط دقیقه‌ای ۱۸۰۰۰ ریال...

۱ آیا تنها بعد از ۱۸ سالگی می‌توانم رأی بدهم؟  
پاسخ: بله! سن رأی دادن دائماً در حال تغییر است. شانزده... هفده... هجده... تقریباً همه ما آرزوی جوهری



یک سال؟ دو سال؟ چند سال تا رسیدن به سن گواهی‌نامه‌تان باقی مانده؟ آرزوی پیشرفت و زندگی مستقل دارید؟ دانشگاه از کنکوری‌ها یک روبات بی‌مصرف می‌سازد. همه ما بعد از ورود به دانشگاه به استفاده آسان تا آخرین قطره از غیبت‌های تحصیلی عادت می‌کنیم، عادت می‌کنیم تا لنگ ظهر بخوابیم و در عوض مادر بزرگمان را جلوی استاد زیر خوراها خاک بفرستیم. ما به حذف کردن درس‌هایی که نخوانده‌ایم، به پاس شدن با نمره ۱۰ و کپی بیست عادت می‌کنیم و این، لاقل تا وقتی که قبل از دانشگاه حتی یک بار هم چارت درسی را نخوانده‌ایم، چیز عجیبی نیست!

اگر بدتان نمی‌آید روبات باشید که هیچ، اما اگر آرزوی زندگی مستقل را دارید، مهم است طرز پخت چهار نوع غذای ساده را یاد بگیرید و بدانید وقتی در فلان خیابان فلان شهر گم می‌شوید، چطور باید بدون استفاده از اینترنت و با ارتباط گرفتن با مردم مسیرتان را پیدا کنید. مدیریت خرج برای ۱۸ ساله‌ها مهم است، مهم است جرئت دل‌کندن از خواب و رفتن سرکار را داشته باشید. حتی داشتن مهارت درست شکست خوردن و درست دعوا کردن با مدیر، رفیق، راننده تاکسی و فروشنده‌های محل هم مهم است.

چقدر برای دنیایی که پر است از اتفاقات پیش‌بینی نشده آماده‌اید؟

آدم‌ها در ۱۳ روز عید به هیچ‌کاری نمی‌رسند. که اگر می‌رسیدند، غروب روز سیزده این قدر حال همه را خراب نمی‌کرد و این قدر یادمان نمی‌انداخت ۱۳ روز تمام خوردیم و خوابیدیم و هیچ‌کاری نکردیم. کنکور دارید؟ درس‌های امتحان نهایی مانده؟ سردرگم انتخاب رشته‌اید؟ بی‌خیال. لاقل به جای اینکه این همه بهانه بیاورید و هیچ‌کاری نکنید و نهایتاً عذاب‌وجدان بگیرید. قد ۱۳ روز و ۴-۵ صفحه پرونده به آینده‌تان فکر کنید، به دنیای بعد از ۱۸ سالگی....

صورتتان را بکوبید و از نو بسازید، اشتباه می‌کنید، بله، می‌توانید بعد از ۱۸ سالگی پزشکان را راضی کنید تا صورتتان را ناقص کنند. اگرچه پیش از ۱۸ سالگی هم جراحی‌های زیبایی مانع قانونی ندارند، اما خود پزشکان می‌دانند به جو گیر درون یک نوجوان زیر ۱۸ سال نباید اعتماد کرد و جراحی‌های زیبایی چقدر عوارض دارد....

#### ۴ حالا جدی جدی باید بریم سربازی؟

**پاسخ:** سربازی همان دوره دوساله است که ممکن است پدر و برادرتان و یا مردهای فامیل به قدر صد سال از آن خاطره تعریف کنند. همان دوره‌ای که تا می‌توانید عقبش می‌اندازید، اما در نهایت سراغش می‌روید! سن اعزام به خدمت سربازی در ایران ۱۸ سال تمام است. به عبارت دیگر، اولین فروردین‌ماهی که از ۱۹ سالگی‌تان می‌گذرد، مشمول می‌شوید. البته امیدوارم که تا

اصل سن اخذ گواهی‌نامه در کشورمان ۱۸ سال تمام است. اما کشورهای چون استرالیا، کانادا، ایسلند، هند، مالزی، نیوزلند، نروژ، فیلیپین، روسیه، عربستان سعودی، انگلیس و آمریکا از جمله کشورهایی هستند که پایین‌ترین سن اعطای مجوز رانندگی را دارند و افراد از سن ۱۷ سال می‌توانند به‌طور قانونی رانندگی کنند. جالب است بدانید در این بین، در ایالت آلبرتا کانادا و چند ایالت آمریکا، افراد در ۱۴ سالگی مجوز رانندگی می‌گیرند، حالا معلوم نیست در آن سن پایشان به پدال ترمز می‌رسد یا نه!

#### ۳ روی کیک تولد ۱۸ سالگی مجوز عمل بینی هم هست؟ البته برای پلپ!

**پاسخ:** نیم‌رختان را ببینم... تمام‌رخ... نه به نظرم دستش نزنید دماغتان خیلی هم خوب است. اما اگر فکر می‌کنید باید

۱۸ سال

۱۷ سال و  
۳۶۵ روز و ۲۲ ساعت

## به ۱۸ سالگی نزدیک می شوید کمر بندهای خود را ببندید!

می دانید انتظار برای ۱۸ سالگی مثل چه می ماند؟ انتظار برای ۱۸ سالگی مثل انتظار برای تمام شدن ترافیک وسط اتوبان است. دو ساعت توی ترافیک مانده اید و دو سانتی متر به دو سانتی متر جلو رفته اید. انتظار لحظه ای را می کشید که به خروجی اتوبان برسید و از اتوبان فرار کنید. وقتی به خروجی خلوت می رسید، خوش حال می شوید، پیراهن پاره می کنید و از خوش حالی در پوست خودتان نمی گنجید. پایتان را روی گاز فشار می دهید و می پیچید توی خروجی. می دانید چه می بینید؟ ترافیک سنگین تر اتوبان بعدی!

یک لحظه روبه رو را نگاه کنید! شمای ۱۸ ساله با شمای ۱۷ ساله زیاد فرقی ندارد. هم ظاهرشان هنوز همان است و هم تیپ و هیکل و اخلاق و قادتان. مثل شخصیت بازی های ماجراجویی می مانید که موقع شروع بازی یک سری امکانات اولیه دارد تا بازی را شروع کند، و این به خود آدم بستگی دارد که در طول بازی سطح شخصیتی را که کنترلش می کند، چه طور بالا ببرد.

برای شروع همه تان مغزهای نویی دارید. بدنتان جوان است، هنوز در شیب تند بی بازگشت مسیر زندگی نیفتاده اید و مسیرتان هنوز کفی و صاف است. چشم و گوش و دو ابرو، دهان و دماغ و یه گردو هم دارید. اما هیچ می دانید از آن صبح ۱۸ سالگی به بعد چه چیزهایی ممکن است در بدنتان تغییر کند که تغییراتش بی بازگشت است؟

مهدی ولی زاده



### ۶ پس یعنی به سن قانونی رسیدیم رفت؟

پاسخ: هم بله و هم نه! برای کارهایی که گفتم بله. در اصل برای اکثر مسئولیت های زندگی تان بله! اما همین الان نه! تقریباً از ۱۵ سالگی می توانستید پای اسناد رسمی را امضا کنید، یا شهادت بدهید که چیزی را دیده اید یا ندیده اید. اما الان دیگر واقعا بزرگ شده اید و اگر هر کاری کنید، به صورت قانونی باید مسئول کار خودتان باشید؛ هر کاری، از امضا گرفته تا رأی و یا حتی جرم. پس مواظب انتخاب هایتان باشید. هیچ انتخابی بدون هزینه نیست...

می توانید فعلاً خوب درس هایتان را بخوانید و دانشگاه خوبی قبول شوید. حالا وقت برای سر بازی رفتن هست.

### ۵ الان وقتش رسیده که دیگر پول هایم را از توی بالشت در بیاورم؟

پاسخ: قطعاً! حتی اگر به این سن هم نرسیده اید، درشان بیاورید. اصلاً بهداشتی نیست، بگذاریدشان زیر فرش! اما از فردای ۱۸ سالگی تان می توانید عینک دودی بزنید و بروید بانک، بگویید: «می خوام یه جای امن برای پولام پیدا کنم!» بعد شما را می برند پیش رئیس بانک و برایتان چایی می ریزند و توضیح می دهند که بانک آن ها امن ترین مکان برای نگهداری سرمایه شماست. شما هم آن ۴۷۵۰۰ تومان پس اندازتان را بریزید روی میز تا بفهمند دنیا دست کیست!



## سرنگ و پنس و رومنس

کودک درونم می گوید، «پلی استیشن» بازی کنم. «الارم» گوشی می گوید برو دانشگاه و همزمان صدای سرم می گوید: پاشو عقب نیوفتی! همه فوق لیسانسشون رو هم گرفتند. والد درونم دارد کودک درونم را تنبیه می کند. تازه بعد هم کولر را خاموش می کند و می رود!

صدای پلی استیشن ساکت شده است، اما «اسنوز» گوشی ولم نمی کند. ماشین را به خاطر تصادف دیروز باید ببرم به بیمه. دیروز ناراحت شدم. پدرم می گفت تقصیر خودت است و باید اشتباهی که کردی را جبران کنی. صدای سرم تأییدش می کند. رسیدم به دانشگاه. هم کلاسی ام را می بینم. کودک درونم برایش «جُک» می گوید. الهام درونم به هم کلاسی حسودی اش می شود. الهام درونم می گوید: «الان باید بری سر کلاس تشریح بدبخت!» عضلات صورتم نیشم را می بندند. خنده ام یخ می زند.

همیشه از بچگی فکر می کردم، پزشکی یعنی گوش دادن به صدای ضربان قلب مردم. بعد از یک عالمه تلاش برای کنکور و قبول شدن در دانشگاه دولتی، حالا حامل از بوی الکل و ضدعفونی کننده بیمارستان و قیافه افسرده بیماران به هم می خورد. زمان نوجوانی فرضیه درونم دنبال یک شغل اجتماعی بود. آن موقعها هنوز شناخت درونم چیزی نمی فهمید و می گفت شغل باید موقعیت اجتماعی و پول داشته باشد و به مردم کمک کند.

من هم که عشق صدای قلب و رومنس... حالا پزشکی درونم اسباب و اثاثیه اش را جمع کرده و دارد می رود. بالغ درونم می گفت با این حد از بی علاقه ای امکان ندارد به مرحله بازدهی برسیم. کودک درونم ترسیده بود، بعد از پنج ترم مشروطی، دچار از کار افتادگی شدید شد. دوباره الارم گوشی زنگ می زند. از خواب بیدار می شوم. گوشی را از روی اسنوز برمی دارم تا جو گیر درونم بخوابد. قرار است دوباره کنکور ادبیات بدهم، این بار با شناختی بیشتر.



آدمها تا قبل از ۱۸ سالگی همگی شاد و خرم، نرم و نازک و چست و چابک اند و بدنشان برای وقت هایی که قرار است روی کاناپه ولو شوند و زیر پتو دراز بکشند و سر سفره منتظر غذا بنشینند، روی فرم است و آدمهای زیر ۱۸ سال هر چقدر دلشان می خواهد می خورند و می خوابند و با بدنشان زیاد مشکلی ندارند. ولی همین که مرز ۱۸ سالگی را رد می کند، یکپهو یک شکم قلمبه زیر پیراهنش سبز می شود؛ انگار که بدنشان یکپهو تصمیم گرفته باشد کلا تقسیم میتوز کند. بعد آدمها که نمی دانند چطور شکم دار شده اند، پیش دکتر می روند، ورزش می کنند، غذا نمی خورند و عصبی می شوند تا زودتر شکمشان ناپدید شود.

البته شکم یکپهو هم ظاهر نمی شودها. اتفاقی که می افتد این است که آدمها بعد از ۱۸ سالگی «یکپهو» متوجه شکمشان می شوند. یعنی می روند دانشگاه و یکدفعه می بینند که شکمشان کانون توجه همه نگاهها شده است. خلاصه یا همین الان به فکر اصلاح رژیم غذایی تان باشید، یا از بی خیالی نسبت به بدنتان لذت ببرید!



آدمها قبل از ۱۸ سالگی یک خرس درون دارند که در تمام فصل های سال در خواب زمستانی است. خلاصه آدمهای زیر ۱۸ سال هر چقدر می خواهند می خوابند و جمعه ها و روزهای تعطیل تا هر وقت بخواهند در رخت خواب می مانند. یک جغد درون هم دارند که بعضی شبها تا صبح پای تلفن و تلگرام و کوفت و زهرمار نگهشان می دارد، بدون اینکه صبح انرژی کم بیاورند. ولی همین آدمها تا به ۱۸ سالگی می رسند، یکپهو خرس درونشان از خواب بیدار می شود و به در و دیوار دلشان خنج می کشد و نمی گذارد تا هر وقتی می خواهند بخوابند. جغد درونشان هم برعکس شب خواب می شود و ساعت یازده می رود می خوابد. خلاصه بعد از ۱۸ سالگی، یکی لگدهای مهربانانه و پدرا نه برای بیدار کردن اول وقت پیدا کردن کار است که خواب را از شما می گیرد، و دیگری خستگی آخر شب از کار و اجبار برای زود بیدار شدن است که ساعت ۱۱ شما را به رخت خواب می کشاند. قدر خواب خوب ۱۶ سالگی را بدانید. خلاصه، چند سال دیگر همین را هم از دست می دهید.



تا قبل از ۱۸ سالگی آدمها هر قدر که می خواهند به صفحه تلویزیون و صفحه نمایش رایانه اشان می چسبند. حتی گوشی های همراهشان را در شب با نور زیاد در فاصله کم از چشم می گیرند و ککشان هم نمی گزد. چشم های آدمهای پایین ۱۸ سال فناپذیر است و چیزی نمی شود. ولی همین آدمها وقتی که وارد ۱۸ سالگی می شوند، یکپهو عینکی می شوند و چشم هایشان تار و آستیگمات و بدبخت می شود، البته یکی از دلایلی آن است که معمولاً آدمها تا قبل از ۱۸ سالگی پیش دکتر چشم پزشکی نمی روند و جز خوب دیدن صفحه گوشی، صفحه نمایش و تلویزیون انتظار دیگری از چشم ندارند. وقتی ۱۸ سالشان می شود و می دوند سمت آموزشگاه های رانندگی و آنجا به اجبار پیش دکتر چشم پزشکی می روند، تازه می فهمند مدت هاست کور شده اند و خبر ندارند. خلاصه چشم های تان هنوز آن قدر بدبخت نیستند و خوش حال باشید که می توانید طبیعت را با چشم های خودتان کاملاً HD ببینید.



حتی علی دایی هم نتوانست بعد از ۲۵ سالگی توی زمین فوتبال پایه پای جوان ترها بدود. بدن هم یک زمانی کم می آورد و اینکه کی کم بیاورد، به شما بستگی دارد. خلاصه‌اش این می‌شود که هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده‌اید، کم‌درد و زانودرد و قفسه سینه‌درد و قلب‌درد و باقی دردهایتان خفیف است و کم سرما می‌خورید و سردرد نمی‌گیرید. ولی همین که به ۱۸ سالگی می‌رسید، یکپهو کم‌رتان قفل می‌کند، زانوهایتان از کار می‌افتند و قلبتان نامنظم می‌زند. این‌ها برای آن است که تا قبل از ۱۸ سالگی هنوز کسی از شما کار جدی نخواستند و اوج فعالیت کاری و بدنی‌تان خریدتان نان از سر‌کوچه بوده است. همین‌که هیجده نوزده سالتان می‌شود و سرکار می‌روید و دانشگاه قبول می‌شوید، یکپهو در روزهای مختلف سر و دست و تن و پایتان نابود می‌شود و سردرد و سر‌ماخوردگی رفقای صمیمی‌تان می‌شوند. چند سال هم که بگذرد به خاطر بد نشستن پشت میز، فرمان و رایانه، بدن دردهایتان حاد می‌شود و دکتر لازم می‌شوید. قسدر بدن الائتان را بدانید که بزرگ‌ترها حاضرند هر چه دارند بدهند و فقط یک ساعت سلامتی شما را داشته باشند.



اگر همین الان خفن‌ترین رایانه جهان را بیاورند دو دستی تقدیم شما کنند چه می‌کنید؟ در پوست خودتان نمی‌گنجید، نه؟ ولی خدایی نهایت استفاده‌تان جز دانلود چهار تا آهنگ، دیدن فیلم و پر کردن حافظه‌اش چیز دیگری است؟! مایه خوش حالی است که بگویم خداوند قبلا رایانه موردنظر را توی کله شما کاشته است؛ یک ابر رایانه که قبل از پر شدن حافظه‌اش، قابلیت ساخت همه جور چیزی را دارد و می‌توانید با مدیریت درست خیلی برنامه‌های کاربردی رویش نصب کنید. دکترها می‌گویند مغز هر چه جوان تر و خلوت‌تر باشد، راحت‌تر یاد می‌گیرد. شما هم هنوز جوانید و حتی مشماهای صندلی مغزتان را هم نکنده‌اند! ولی از ۱۸ که بگذرید، مغز کم‌کم پیر می‌شود و مثل یک سطل سوراخ دیگر چیز جدیدی را توی خودش نگه نمی‌دارد. هر هنر، حرفه و زبانی را که بخواهید یاد بگیرید، سخت توی سرتان می‌نشیند. تا ۱۸ ساله نشده‌اید، بروید کلاس زبان یا کلاس موسیقی و دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی را حفظ کنید. پس عجله کنید تا ۱۸ سالگی از رویتان رد نشده است!

## راه برو، اگر خسته شدی بدو!

خاطر هم هست، ۱۶-۱۵ ساله بودم که برادرم هر موسیقی‌ای گوش می‌کرد، من هم همان را گوش می‌دادم. برادرم آن زمان دبیرستانی بود و اوج آمال و آرزوهایش خواننده شدن. در خانه راه می‌رفت و کنترل تلویزیون به دست بلندبلند با خواننده‌ها می‌خواند. سخت برای خواننده شدن می‌کوشید و من هم از او تبعیت می‌کردم. کارهای کلاس طراحی‌ام را موبه‌مو انجام می‌دادم، اما از تکالیف مدرسه اصلا خبر نداشتم. همیشه دعا دعا می‌کردم، معلم سر کلاس اسمم را نخواند و درس نپرسد. آن زمان‌ها آن قدر دعا کرده بودم که حالا رویم نمی‌شود هر چیزی را از خدا بخواهم. می‌ترسم چهار سال بعد دعا‌های الانم را مسخره کنم. زمان خودش درس جواب ندادن مهم‌ترین اتفاق عمر ما بود، اما حالا... برادرم قبل از ۱۸ ساله شدن مرد. من که همیشه در زندگی فقط یک الگو داشتم، نمی‌دانستم بعد از مرگ برادرم چطور ۱۹ سالگی کنم؟ نمی‌دانستم چرا باید صدها بار شکست خورد تا به پیروزی رسید؟ بعد از رد شدن از گردنه‌های سخت و پیچ‌درپیچ ۱۸ سالگی با این حرکت برادرم به تنی بودنش هم شک کردم! چرا نگفت زندگی به همان خوش‌خوشان روزهای درس جواب ندادن نیست؟ چرا نگفت اگر دیر بجنبیم اواسط ۲۵ سالگی به جز اضافه کردن میزان تولید زیاله و استهلاک زمین کاری نکرده‌ام؟ نه خواننده شدن او به این راحتی‌ها بود و نه طراح شدن من. اما چرا این الگوی جوان‌مرگ نگفت اگر هزار بار هم شکست بخوریم، خون ما سبز با خال خال بنفش نیست و همه مثل هم هستند؟ می‌بینید؟ دنیای بعد از ۱۸ سالگی مثل قبل قابل پیش‌بینی و گل و بلبل نیست. مثل فیلم‌ها وسط کار یک سوپرمین از آسمان نمی‌آید تا با یک کشیده از خواب بیدارمان کند. در دنیای آدم‌بزرگ‌ها برای به‌دست آوردن هر چیزی، تلاشی، زمانی یا پولی را از دست خواهیم داد. خیلی خوب می‌شد اگر زندگی یک جعبه شیرینی می‌خرید و با خودش آشتی می‌کرد، اما حالا که نکرده چکار کنیم؟ برای مهار کردن اسب‌های وحشی، حتی قدرترین کابوی‌ها هم ساعت‌ها عرق می‌ریزند. زندگی یک بره رام نیست. برای مهار کردنش عرق بریزید...

